



بازدید شد
۲۲ - ۲۲

نقد و بررسی تاریخ نویسی - قلم ۵۰۱ - تاریخ ۱۳۸۴
تاریخ کتابت ۱۳۸۳ - خط نستعلیق

۱۲۳

۴۰۷۴

۴۵۱۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تاریخ الفی - مبدوم

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب ۱۰۹۰

شماره قفسه ۲۵۸۹

۶۱۶۷

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۲۲ - ۲۲

نقد و بررسی تاریخ نویسی - قلم ۵۰۱ - تاریخ ۱۳۸۴
تاریخ کتابت ۱۳۸۳ - خط نستعلیق

۱۲۳

۴۰۷۴

۴۵۱۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تاریخ الفی - مبدوم

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب ۱۰۹۰

شماره قفسه ۲۵۸۹

۶۱۶۷

بازدید شد
۱۳۸۲

1. 2. 3.
17 - 17



بسم الله الرحمن الرحيم
جله بانی از تاج الفی و قیام سلسله از رخت حضرت خیر البشر صلوات الله علیه و آله
من الملک اکبر و اوایل این سال سلطان سنجری سلطان ملک شاه سلجوقی فرمان مشای
ملک حسد اسان و داوراء الهی شکر بای خراسان را جمع آورده بخاطر بهرام شاه بن محمود
سلطان ابراهیم بن سلطان محمود بن سلجوقی که شاه سلطان سنجری آورده و از برادر خود اسان
شاه شکیست نموده بود متوجه خراسان شد که از اسان شاه را از آن ولایت پرورن کرده بهرام
شاه را بر سر بر سلطنت نشاند و در اجابت نماید چون سنجری سلطان سنجری بیع از اسان
رسید بسیار پریشان خاطر شد بنابر این کس نزد سلطان محمود بن ملک شاه فرستاد و از برادرش
سلطان سنجری شکیست نموده و التماس کرد که سلطان محمود را از این عزیمت بازدارد چون فرستاد
از اسان شاه باصفهان رسید و پیغام او را عرض رسانید سلطان محمود امیر از برادر
ایلی از اسان شاه فرستاد که سلطان سنجری را از زمین بجانب خراسان مانع آید و خطبه بامیر
گفت که اگر برادرم بپسندم خراسان پرورن رفته باشد و پنهان کرده و از من مخفی که سلطان
محمود بن

محمد کبیر

خود باز کرد و این موجب خفت ایشان است و من دوست میدارم که با مردم عالم را سنجری
خود سازد و جای خراسان و اگر سنجری از خراسان برین طرفه باشد از زبان با سنجری که اگر
نیاید برادران هم بصورت از زمین خراسان است که جنگ با یکدیگر و القه امیر از قوی رسیده که
سلطان سنجری چند منزل از خراسان بجانب خراسان فرستاد و بنا بر این امیر از اسان سلطان
ولایت برین او یکتد اظهار کرد و از اسان شاه از غایت از سلطان علی که کس نزد امیر
فرستاد و او را با انواع خفت و بدایا و قبول اموال بسیار بران داشت که سلطان سنجری از سلطان
محمد خراسانی بگوید که او از این داعیه باز کرده امیر از بر چندین باب مشورتی نموده فایده داده
سلطان سنجری که چون سنجری آن صوبه است و از اسان شاه چون از جانب سلطان محمود
و امیر از اسان سنجری شکر نمود که خراسان سلطان سنجری و از اسان سلطان بر کبارق و شکر آن
زن را برادر سلطان شاه که شکر بود و آن عمر در از خراسان نگاه داشته و بعد از تمام حماله کج
خود را از اسان سنجری و از سلطان محمود شکر و انوی درخواست کند و نموده از این عزیمت بازدارد
و سنجری را ولایت مزارق و مزارق و از اسان سنجری و از اسان سنجری و از اسان سنجری و از اسان سنجری
خواسر سلطان سنجری نمود و این سنجری که که سلطان سنجری بهرام شاه با برادر او بفرستد و چون
خواسر سلطان سنجری از بهرام شاه سنجری را از اسان شاه رضایه و سلطان را از اسان سنجری
سخری که که خراسان ولایت را از اسان سنجری کرد و از اسان سنجری و از اسان سنجری و از اسان سنجری



خود با انواع حقوق بر سر رسیده و در امان باب جهان پرداخت که ملوک داشت انقضه چون
ارسلان شاه از غر خاظر سلطان سنجریز را رسیده و بی وقایع جمع سپاه برآمد سی هزار سوار
و پیاده بی شمار یکصد و شصت نفر که بر سر بی چهارم و سی هزار سوار بود و مستعد جنگ شده از
غزین بیرون آمد و چون سلطان سنجریز رسید یکی از غلامان خود را نزد ارسلان شاه فرستاد
ارسلان شاه ویرا گزیده در بعضی حق بگذرید و او را جامه حسن بپوشید و چون خبر رسید که غلام
بسیار سلطان سنجریز رسید در شرف حرکت نمود ارسلان چون این شنید آن غلام را برادر خود
سلطان فرستاد تا آنکه سلطان سنجریز یک فرسخی غزین رسید از جانبین صفوف آراستند
و نیز سلطان سنجریز با میرا از قرار گرفت و میره بانی افضل و بیایستان در طلب سپاه سلطان
با شصت هزار غلام ترک تیر انداز که پیش پیش رفتی در شرف انقضه چون بر دو طایفه بر رسیدند
فیضان ارسلان شاه یکبار بر قتل سلطان محمد آورده و غلامان میان را از ضرب تیغ بکشتند و از
چون صف فیضان در قتل کاری توانست که در یکجا میره بازگشت یک خط میره را به شرف
پیشانی کردند چون ابو افضل این حال دید از سپاه پیاده شد و روی پیش در ک که پیش پیش
همی آمد و در دو پیچ و رسید او در زیر شکم فیضان و ضرب تیغ آید و شکم فیضان را آفتاب
پاره کرد که قاضی رود قاضی فیضان در شرف دو میل و در یکجا پیش کشت و چون میرا از کعبه
مینه بود این مردی بی بدینیت کرده ای بی از غلبه فیضان فرستاد و به فیضان با باز کرد و پیوسته

در این

چون سلطان روی بگریز نهاد و سپاه ارسلان شاه را با طاعان ساخت از هم جدا گشتند و از جانب
ایشان سپاه سلطان سنجریز در آمده و ضرب تیغ خود را در دوزخ ارسلان شاه بر آورده و انقضه
ارسلان شاه قاضی فیضان را روی بگریز نهاد و از دوزخ ارسلان شاه گرفت سلطان سنجریز بیرون
و بهرام شاه و بیست و پنج سلطان سپاه میرفت چون بهرام را با دوزخ رسید سلطان سنجریز سپاه شد و بهرام
چندی بهرام شاه را در تحت قشایند و بیرون آمد و خود دوزخی و کینه کشت کرد و بهرام چهل روز سلطان
سنجریز در غنیمت بین توخت فرمود و بهرام از غنیمت آن فرمود و بهرام را بهرام سپید قطعه و دیگر از اقسام
قن در صحت که قنیت هر یکی از آنها را داده از دوزخ هزار و سیصد و سیصد قطعه و دیگر از اقسام
که در صحت که قنیت هر یکی از آنها را داده از دوزخ هزار و سیصد و سیصد قطعه و دیگر از اقسام
و این عجب نیست چرا که غلام سلطان محمود حسن را داده و بهرام را یکصد و چهل هزار و سیصد و چهل
سلطان سنجریز غزین را در کشتن قطعه کتان که غنیمت بین توخت بود و تا این زمان هیچ احد
آن قطعه را بیکجا نگرفته بود و چون ارسلان شاه برادر خود را از آنجا دید پنداشت و گفت
آن قطعه بوی آشنائی قوی پیدا کرده بودی گفت بدست سلطان سنجریز افتاد و پس سلطان سنجریز
بعد از چهل روز از غزین بیایستند ارسلان شاه از کعبه و بهرام شاه بر سر سلطنت غزین قرار گرفت
و در غنیمت بین و سایر بلاد غزنی قطعه تمام سلطان سنجریز را داده شد و قبل از این بی غنیمت
رسیده بود تا آنکه سلطان ملک مشاه و این باب سعی بسیار داشت اما هیچ وجه صورت نگرفت

در این باب سعی بسیار داشت اما هیچ وجه صورت نگرفت

و چون ارسلان شاه بهرام را حیرت سلطان سنجریز را بر آورده و بهرام غنیمت بین و بهرام شاه چون
مستور است و بی غناشت با انقضه و بهرام با سلطان اعلام کرد و سلطان فی الحال کی از
او را خود را با لشکر بسیار بد او فرستاد و ارسلان شاه و غنیمت بین قرار گرفت و بهرام سنجریز
شاه میوه که با کاه آواز سپاه و غنیمت سپاه او را وسط تری که از سپاه بهرام و انقضه متغی شده
ارسلان چون این حال مشاهده نمود با انقضه و بهرام سنجریز ای افغان آن دیار که در ساحل سیلاب
و هیچ پادشاه و دیگر که با وسط صحرای آن برایشان دست نیافتد و پناه بر هیچ کس
شاه او را قاصد نبود و شروع در تاخت و تاز و لایزال افغانان که بزرگان آنها را تیر و سیل از خود آفرید
افغانان بعد از مصافحه و با هم بسیار چون جد و جبهه بسیار ام شاه را مشاهده نمود و خوف سلطان سنجریز
بسیار داشتند ارسلان شاه را گرفت و با سپاه بسیار سلطان سنجریز است که او را زنده نزد سلطان سنجریز
بجراسان برده تا بهرام شاه او را از بسیار داده ارسلان شاه را تیر و سیل از خود آفرید و بهرام سنجریز
سال آینده وی را بقتل رسانید و در جلوی قبر پدرش مدفون نمود و عمارت و مقبره بود و حق تعالی
که قتل ارسلان شاه اگر چه از قاضی سال آمده بود اما او را وسط آنکه حکایت از هم میگوید و گران را
در وقت این خیال کرد تا مستحسن طبعان سیل کرد و در پشت و چهارم که از غنیمت این سال
سلطان محمد در سن سی و هفت سال و چهار ماه و سه روز وفات کرد و پادشاهی پاری او داده و شایان
در روز بروز عرض ادروی در تیرا دید و با کوه در و زعبا ضحیه افرا و عیان دولت خود را طلبیده و طایفه

در این

و مردم را در حضور خود و افعام نمود و بهرام سنجریز سلطان محمود را در آن مجلس حاضر کرد و در آشنائی بی صحبت
سلطان محمود پیشش شایسته ای باقی باز نمود و بعد از آن بهرام سنجریز پاری او را با کانی رسید که از غنیمت
خود نویسد و بهرام سنجریز را بر آن فرمود که پیشش سلطان محمود را از دوزخ که در دوزخ و چون چشم او بوی افغانی
کرمان شد او را نزد خود طلبید و رویش پدید بوی کانی که از غنیمت بین توخت بشین و در با
که بهرام دواعی الهی از طریق عدل و شفقت و رحمت سلوک کرد که بهرام پادشاهی که پادشاه خدا
پس از آنکه بهرام را غایب و سپاه او که در مرکز زبانی و آسایش نید و در آخرت عذاب کفر را داشت
انصاح سودمند بسیار فرمود و در برابر سر سلطنت نشاند و سلطان محمود را آنوقت چهارده سال
مستقل است که چون سلطان محمودان و در نزد سلطان محمود را است و در نزد سلطان محمود را است
و از آنکه محمود سنجریز رسانید که سنجریز در ساعت غروب بیت سلطان محمود گفت از غنیمت
راستی که کویند اما امروز ساعده بر من غنیمت و الا بر تو مبارک است بهرام بی طایفه میر
خنگین با شش پسر سلطان محمود را با کانی با شاهانه که در دوزخ و بهرام سنجریز بهرام سنجریز
که بر سر سلطنت نشاند و او را عیان دولت را عیان با کانی که در دوزخ و بهرام سنجریز بهرام سنجریز
کنده و در اول روز پشیم ۳۴ و بهرام که در دوزخ و بهرام سنجریز بهرام سنجریز
بسیار کرد و سلطان محمود را نیز در حضور ایشان انصاح سودمند کرد و بعد از آن صحبت کرد و در
باب باطله بسیار نمود و در روز هفت انقضه سطر راست که سلطان محمود را و او را از غنیمت

کھامی

بدار اقتصاد فرمود تا بعد از این منته و یکی باشد و از جمله حکامانی که دلالالت برداشت و عزت
آویخته شد یکی که ابوالفتح قره چی خوانده اند و در وقت شد و بعد از وفات و افغان زبان خندان
را بعضی سلطان رسانیده آن اتفاق را دانست و عرض خوانده حقه پیداشت و از نفایس انجم را بر سلطان
فرمود که این جواهر را من بخت چه دمی بپای دست که ابوالفتح خواند این جواهر را نزد من آورده بود که این را
بماحقه از مسودا کران میفرمودند و من حکم نزد او نمودم اکنون این حقه را بعد از آنکه بداشت صاحبش را
پیدا کنید اگر راضی شود تا این را بشنید خبر میروم و الا بایشان باز میباید بعد از تحقیق و تفتیش را با معلوم
شد که صاحبان آن جواهرات بعضی از مسودا کران عرب بودند که بعد از وفات ابوالفتح عین کرده بودند که
جواهر ایشان رفت و از آن جهت ما میباید مطلق شده بودند و آخر الامر ایشان را باید کرد حقه را
بایشان با جواهرات باز دادند و این رسم از تاج طبع است و سبب تیغ جهان که در کفر و فتنه
کثای جهان مغرور شد چنان مغرورای بسی فواجش آدم که یک نشوند پای بر سر
که شوک اشارت دست چه درک ناخشن آید و هیچ سود داشت بقابلی خدایا
ملک ملک خدای و دست سلطنت را در دو سال و شش ماه بود و ایام او بسی از رفیع
استعلیل شد چنانکه گشت از آن خبر غلطه کلام بود که والی آن منته حسن بن صالح ابن حمیرین
علی بن موسی بود و من از این قلعه بردست امیر نو شنگین علی بن شیکر بود حاکم آوده و سه دره
و هر چند در قلعه بود که از حرکت فرستاد فرمود و بود که شکر و شمع فرمود و قبل از این دروغی سزاوارت

١٠٠

صده پنجاه و نه سال که سید بنی و چند رسیدن ایشان را بنی سرور رعیت دانستنی الحال بعد از این
معمورند و اسباب ایشان را می گردن کردن فرخان پادشاه بنی و سپه مشرع و قتل ایشان نموده بشماره
آنها را بقتل آورده و دوازده هزار نفر از زنان آنها را اسیر گرفته که هر یکی از آنها بعد از بهای خود بمغنی مغیر می
باقی را نیز بخت کرده و مشق فرستاده و چون این پنج کس که کوه اسلم که بر این پادشاهان ترانست بخت
از آنها صاحب طرابلس باز گردید و از آنها بسیار هم آورده و متعبد عثمان شد اما آن شهر
از آن خرباقت مستعد قتل شدند بعد از رسیدن جو کسین میانه ایشان جنگی واقع شد که شصت نفر از
هر دو جانب جو کسین قتل و نیاورد و روی گریز نهاد و در خیال سلطان خیر فرمود که امیر
مسکین را که از ازاوار بزرگ سلطان محمود آن مقدار از زنان را قطع می کند که از اگر کسی می
مهر بخش سلطان اندکی آنکه بعد از فوت سلطان محمد یکی از تمامهای او را که مادر سلطان محمود بود
قبل از تمام عده تصرف نموده جان خود برده و کرا که چون سلطان محمود پدر سلطان محمود
یافت و بی بی نصرت سلطان محمود بمباراد می شنید انچه تمام نموده چندین خانه صاحب رعیت
آن را عازارت نمود و چندین ظلم و ستم او در آن شهر کرد که یاد کرده ام آن جنود بود که آنکه سنان سلطان
سجود بر او زاده مصاحبه شد و در ابتدا خطبه استغفری خوانده شد با حضور وی از انبیا و مرقد ارباب
سلطان سجود و از بعضی تواریخ چنین ظاهر میشود که چون این نوبت امیر مسکین بر او که
سخن انبیا درشت و کسین بر صفه کسیند او فرستاد و او را مانع شده اند و این در بعضی از

61

...

...

آقا بیجان بود و حدود سیصد ساله بود و باطلی و باغی داشت و با کشتن برین قبیله و کشتن حدود چهل
 هزار تن پیش از یک سال بی فرستاد سلطان سعید را بر طلب سلطنت ترغیب نمود و عرض بکردن آن
 کرد که چون منتهی به این راه را می یابی خواهی بود و چنانکه پیش از این می یابی خواهی بود که با کاردی و
 سلطان سعید و هر چه پیش از این رسید و کشتن چندان کسان است و آن باب با هر چه پیش از این
 کرد سلطان سعید را بر طلب سلطنت ترغیب نمود و چون این سخن را شنید که پیش از این قتل کرده و با
 بقایا که کشت و قتل کرده و دست و پاهای آنرا بیجان و جدا کرده بود و قتل از این چند را نیز
 در کشت و قتل و کشتن شد و سلطان سعید را پیش از این که چون و چگونه و کشتن را برین حال سلطان
 سعید قتل کرد و با کاردی و هر چه پیش از این کشت و قتل کرد و کشتن را برین حال و کشتن را برین
 برای متنبیان سلطان سعید قتل کرده و کشتن را برین حال و کشتن را برین حال و کشتن را برین
 کشتن را برین حال و کشتن را برین حال و کشتن را برین حال و کشتن را برین حال و کشتن را برین
 و با کاردی و هر چه پیش از این کشت و قتل کرد و کشتن را برین حال و کشتن را برین حال و کشتن را برین
 با کاردی و هر چه پیش از این کشت و قتل کرد و کشتن را برین حال و کشتن را برین حال و کشتن را برین
 از این مقدم داشت و در این اثنا است و با کاردی و هر چه پیش از این کشت و قتل کرد و کشتن را برین
 الحاق محمد بن ابی سعید و قتل از این مقدم داشت و در این اثنا است و با کاردی و هر چه پیش از این کشت و قتل کرد و کشتن را برین
 کرد و نیز داشت و در این اثنا است و با کاردی و هر چه پیش از این کشت و قتل کرد و کشتن را برین

ن

وفات کرد و در سال

ده امسال

2.

خدا را که متبادرانه خود را بدو داشته و باین جانب میروند و بعد از آن در هر وقت یا در وقت مدوات باشند
اتفاقا بوجهی از این راه است و دیگر خود را بر زمین افکند و همچنین اگر کسی بخندد و بگریزد و بدو بپا
شد و بسپاه و بکن و در عقب ایشان آمد و صفی مبارک از آنجا بخیل رسیدند و از صفی در پی چنین
مستند شد و کسب کرخین استخوان بود که در آنجا ایستاد و بعد از آن چنان دادند که در آنجا نوشتند
که چنین کار را در آن محل بجز اسب سبیل نمی توان کرد و بعد از آن چنانکه بدو بشا و عرواسی امیر است و چون
بر زمین در واقع و یافتن فی الحال خود را در پشت کوه در میان خود راه افتاد و پشت گرفت و در پیش
پایین خوال را در پیش و در فاصله کسب و یکی بجای آن فاصله و در میان خال از بعد از بزرگ کرد و در آن بزرگ
بود و امیر است و بعد از آن یکی از بزرگترین بن مستند شد و بعد از آن یکی از بزرگترین بن مستند شد و بعد از آن
مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا
باغها و باغها و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا
فرشته و فرشته و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا
پشتان بود و بعد از آن در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا
و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا
نمود و بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا
نمود و بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا در پشت بزرگترین بن مستند شد و در آنجا

سپین

[illegible]

نموده اند که او داشت و در پیش پناه نماند و گفتند که او را بر این طرح پناه
او فرستاد یکی میگردد و خلیفه علی از اعداوت و انقباض قصب انقباضی به ششم و قصب انقباضی
علی را از این شیخ شیخ محمد بن اسماعیل امثال ایشان جدا نموده است ایشان را میخواند
و این شیخ و جلیل و طلب غریب و غفران حق نکال که کتاب کل غالب است مخصوص و قصب غریب
و چون معروف بود عرف آراست شده و از نصف دیگر نفسانی العکس را از اولاد او را و دست
و عین است و تقرب برستی ملا و دوزخ صاحب نیز برقی از برگین الیاس بود و علی از او و حیدر از او
عالمه شد که گوش و دهان خود را بر او نهاده و هر که نگاه و تقرب برستی بری زبان که او را از گردن و
بعد از ماضی از تقرب برستی ملا و دوزخ است و این شیخ از تقرب برستی بری زبان که او را از گردن و
علی را بر این گفت که برگین الیاس غنی باشد که خود از تقرب ملا و علی غنی باشد
چنانکه هر که را شده از دوزخ که ملا و ملک نهاده که هر که را بود یکی از تقرب برستی بری زبان که او را از گردن و
عین و سب و دوزخ پناه و بر خود را از تقرب برستی که باقیه سوار و فکین سپاه و خلیفه بر این ملا و
مشاهیر بود باقی القصد سوار از کتیکه و برنده بر قصب سب و بکن خود بود و رسیدن او هیچ سپاه و کتیکه
اندک است اما قصب سب نهاده و ایشان خلق شده و بکن خود نیز پناه شده و از سب که گفتند
و این نهاده و او سب نهاده و بر نفس که یکی در شام بر عیانی بود و دیگر در شب و در این چنین که
ایشان را در شام نهاده است و القصد و بر نفس که یکی در شام بر عیانی بود و دیگر در شب و در این چنین که

...

[illegible]

21.

21.

20

20

[illegible][illegible][illegible][illegible]

10

از فیه و خبر که در چه بواسطه اقله مرد
عالم بوده از دست فرنگیان

10

[illegible]

...

1

١٠٠

1

اکثر اوقات ظلمہا بیک نسبت
بفقر اور غلامی کیانہ

کتابخانه

کتابخانه

٥٠

٥٠

و توفیق شد درین خفا
شاهد شود

و ملک داود را و ای عقیق بن
ایستاد و در این زمان

...

2

2

Chlorine

1

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ فِتْنَةُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَةِ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُكُمْ وَلَا نَصِيحُهُمْ لَئِنْ لَمْ يَنْصَرُوا إِلَيْكُمْ لَكُنُوا لَهُمْ خِلَافَةً مُقَرَّرَةً

دی آنرا برپایه قیمت کرد
باز کس فرستاد

1

20



20



المسألة

امیر اکبر فتح علیہ زندہ باد

五

10

و فرزند آن قهرمان را در میان حواریان
مجلس گفت همان کسی که هست
اینها را از تو

[illegible][illegible][illegible]

تاریخ



...



[illegible]

ازین قبل از آنکه بشنودند و میگویند تا به تباریک پس از آن فرستاده از زمین خود را طلبید و ازین زمان
مجلس برپا داشت و اهل این بقعه در آن مجلس از سوال ایشان جواب میدادند و چون مجلس را اقبل رسانیدند و نشستند
مجلس از آنجا که از این بزم نپزیران شده و طایفه بدین طایفه رسیده و در آنجا میفرمودند که بعد از آن خود را به دست
و این مجلسی که در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند
ازین قبل از آنکه بشنودند و میگویند تا به تباریک پس از آن فرستاده از زمین خود را طلبید و ازین زمان
مجلس برپا داشت و اهل این بقعه در آن مجلس از سوال ایشان جواب میدادند و چون مجلس را اقبل رسانیدند و نشستند
مجلس از آنجا که از این بزم نپزیران شده و طایفه بدین طایفه رسیده و در آنجا میفرمودند که بعد از آن خود را به دست
و این مجلسی که در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند
ازین قبل از آنکه بشنودند و میگویند تا به تباریک پس از آن فرستاده از زمین خود را طلبید و ازین زمان
مجلس برپا داشت و اهل این بقعه در آن مجلس از سوال ایشان جواب میدادند و چون مجلس را اقبل رسانیدند و نشستند
مجلس از آنجا که از این بزم نپزیران شده و طایفه بدین طایفه رسیده و در آنجا میفرمودند که بعد از آن خود را به دست
و این مجلسی که در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند و در آنجا نشسته بودند

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

一

[illegible][illegible][illegible]

511

1

...

五

10

100

五

10

مکمل

ع

2

22

نوشته بر شرف لیکن میرزا نینده بان عمران و جلیله خراسان شریف قاضی داشت و چون شب سحر
سلطان را و قاضی استیضاح کرد که غایت میبندد الله تعالی را شکر چنانکه این وضع شریف بقصد تضرع و تحسین قاضی
از خود برسد پس آنکه مقرب القصد شد و اگر چه غایب از این بود که مردم میگویند که از این بختی غایب
خود و این سلطان نیز مردم بعد از این که سلطان را و قاضی بود و چون بعد از این شایع شایع و در اصل کلام آلب امیر بیک
فارس که در این بختی که کلام آلب امیر بیک است متصرف شود و چون آنکه مردم میگویند که کلام آلب
بر قاضی استیضاح یافت و بعد از این که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
وضع شده و اگر چه این بختی که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
در جواب گرفت که متصرف و اگر چه سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
و اگر چه سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
سلطان بقصد داد و این بختی که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
از این بختی که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
نگاری است که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
سلطان است که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
وضع است که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک
است که سلطان را و قاضی بود و در قاضی که در این بختی که کلام آلب امیر بیک

卷之四

[illegible]

10

[illegible]

...

سرحدیان

[illegible]

三

[illegible]

بخش گشتن و بیکدیگر را که از آن زمان که در مدینه بودی و منیست که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 بود که در آن زمان که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 صاحب صاحب کمال است و در آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 قوت و برین زمانه سال من حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم که من حضرت بن زید که در مدینه
 که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 در خواب دیدم که حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم که من حضرت بن زید که در مدینه
 بود که در آن زمان که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 غیر بیت الخ و من بن زید که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 روح پاک را در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 که در آن زمان که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 من نشیند از مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 قاتل من از آن زمان که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 که در آن زمان که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان
 سیدنا و آلائینا پیغمبر محمد که در مدینه گشتن از آن زمان که در مدینه آمدن که یک بیت است که در مدینه گشتن از آن زمان

五

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

ایمده شک و تصرفت سپید و سنا این کار را آن بود که چون در طایفه مستقیم باد و در تمام میان ساقین
ایمده از کشنده و از اخلاف و حواری مردم با برتری شمرانیده و از انجلیکی ایمن چون الفیض بود و نیز او که پیش از آن
و کلاه شتری صاحب ولایت قاسم که هم در میان کلاه این سلطان محمود و این از فتن کشان و در کلاه و کلاه صفیر
محمود است و در شاه و او را از انجلیکی ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
پروان او که در وقت او خلبان او را از انجلیکی ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
محمود کلاه و از انجلیکی صفیر خود آورده و امانی را ناسر را به اطاعت او دعوت کردند و این از انجلیکی صفیر
که در غیب است و این خلبان محمود کلاه و در غیب خود آورده و امانی را ناسر را به اطاعت او دعوت کردند و این از انجلیکی صفیر
توزیر خفاست و طایفه را از انجلیکی ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
پیغام او را از انجلیکی ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
را که در ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
پنج روز از انجلیکی ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
ایمده از کشنده و از اخلاف و حواری مردم با برتری شمرانیده و از انجلیکی ایمن چون الفیض بود و نیز او که پیش از آن
و کلاه شتری صاحب ولایت قاسم که هم در میان کلاه این سلطان محمود و این از فتن کشان و در کلاه و کلاه صفیر
محمود است و در شاه و او را از انجلیکی ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
پروان او که در وقت او خلبان او را از انجلیکی ایمن سلطان شاه و این از کلاه که در غیب خود گرفت و در محمود کلاه و او
محمود کلاه و از انجلیکی صفیر خود آورده و امانی را ناسر را به اطاعت او دعوت کردند و این از انجلیکی صفیر
که در غیب است و این خلبان محمود کلاه و در غیب خود آورده و امانی را ناسر را به اطاعت او دعوت کردند و این از انجلیکی صفیر

...

六

六

六

الحمد لله

[illegible]

2

[illegible]

2

[illegible]

١١١

[illegible]

رشد

جنتیہ دیکھو

五

[illegible]

卷一

11

وہابی

[illegible]

...

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

2

[illegible]

جان

خفايم و سوال سارا از اردوي
ايشان بهت آورده و

...

1

11

برای

[illegible]

سید الشہداء

[illegible]

...

7

—

15

١٢

25

22

2.

2.

10

[illegible]

2

[illegible]

نہایت دلچسپ

[illegible]

وہابیہ و سنیہ

[illegible]

10

توضیح

توضیح

[illegible]

آفاق انروز که ایشان جوانی
قلعه کی گرسینه

11/16

...

[illegible]

چهارم آنکه آیه و شروع فرم

ت و از بهاء صوفی الدین سید علی بن حسن است و از آنکه ملک عالم را از ایشان بدو وصف فرموده است
و بهاء را بنیادی که از شهر پرور که مدتی طلب و دعا میخواست و ستاوان در نور و توفیق و جود صانع
الدین سپید خرد را کشف شد و خود را در دو غم و لا محذور را کاف و خاص که نه کسی نفس او را تصفیه کرد و آنکه
یکی از اهل راه و اولیای بیخارج است که در داشت من آه از بندگی و تحضیر میخواست که گفت ای صاحب الدین
این غلام را خرد کردی و در دنیا سپاسان اینجانب را میباشی این غایت که رفیق و رفیقهای آری ملک و ملک حمد
آوردند و از این سپاسانیا را جود و شرف است که در وقت جنگ جانهای خود را در معرض تیغ و آتش آورد و در وقت
غیبت که در دست غلامان و آنکه ملک میفرموده باشد صلح الدین بر این ملکات در دست آید و از این
صلح شرف غلامان که بکس نوبه و گدازد و به شرف میباشند و افتد و از این تیغ و تیغ و کس که شرف ملک افضل
بر از کس ملک خالص میباشی میباشند و از این ملک عالم را در طاعت و مقام است و از این ای بیخارج شد و در آن
بازای دارا تصوف خود را در صوفی الدین بجانب دولت و در چشم بهام جهان ملک عالم را در ملک عالم
آمد و در مقام صلح شد و کس که در چشم الدین خرد و در مقام و او که در بی حدیث است که از جانیان چاه کشیده شود
از صفت خراب شده صلح در است که یکدیگر صلح کرد و از این امر و در ملک عالم را در صلح الدین از این صلح
بیکر و غریب اول خود چون شخص شد که ملک عالم را در شرف و در صلح الدین صلح را می شنود و در
همی حال رفته اند و یکدیگر صاحب را که در این جهت ملک رولایت یکدیگر کردند و این ملکات بطور و
فرمود است محمد و سلمان صاحب را که در دست و در حال ملک الدین از این صفت که گفته اند

[illegible][illegible]

پہلے ہی

پس مدعی ناصرالدین محمد آرد و گفت که من باید که ان مبلغ حاضر کنی که ما بر این قول خود کم کرده و بجز آن
که بر حکومت از ما بر تازانی می باید ناصرالدین گفت کسی از آن قبیل جانم که گفتن این شهرت می یابد
بصلاح الدین چنین امری که بشنید بسیار آرد و حاضر شد و بفرمود که اگر این مصیحت بشمارد که ما بر این امری پیش رفت
باز داشت که اگر از من اجازت شود مرده است از غرض آن که تسکیر و در کار او بسیار خیر و اجیزه و میر می خیزد
اعطای اموال و غیره است که می گویند و او را نه بفرستد و از آن شراب حاصل می شود و مردم از ایشان باز می کشند
القدره با وجود این حال ملک صلاح الدین باز در دست خود و او را خوش آمد و چون صاحب نفس کار از بار برد
خود و در او از پیش نه بار برد و از دو جا به دو پنجه جمع آورد و در شهر آرد و گفت که در موضع درجست کند و
جایای را پس بماند و ملک صلاح الدین در حصه ای چون فی و رسا و کمال عقل از او با شنید و از او ایشان خبری می آید
و ایشان صلاح الدین را به نامت می گویند که از آن بابت ایشان مطلع باشد چنانچه صلاح الدین به دست می رسد
نماز و چنانچه در پی یکی از او می باشد پس فصل کفش کرد و آن را به پنج دروید و از پی او برآمد و پنجهان بر سینه یکی از
خود و چون ملک صلاح الدین دید که او را از آن آید و خوشش بر آمد و از آن کفش را بر داشت و پیش ملک صلاح الدین آرد
و گفت که کل این حق است که می گوئی که در حالی از ایشان کفش گرفته و بفرستد کفش را مدعی را و از آن بابت شک
کنیم اگر آموخت صلاح الدین چون دید که او را زدن از آنجا می رسد فایده ندارد و از آنجا که کرده و بخار و رفت و آن را
بعد از جنگ بسیار بد گرفت که او را در کرد و از غرضی که سر سنجی بود و گرفت و بعد از الدین چون مدعیان
از آنکه از اموال غیر ایشان را ببرد و از آنجا به صاحب حق و آن را به پنجان می رسد و شک می رسد که

...

[illegible]

١٠٦

[illegible]

باز ایشان را طلبه شد و چون در کربلا رسید و پاسبانی کنی یکست سید است بعضی صلوات الدین رسانیده آمدند چون
ایشان را بنابر آنست که کلمه قنوت را داد و با ایشان فرستاد که اگر در میان کربلا و مدین ساعلی شرف
یابند جمعاً با محبت و با سبب در این شهر جمع شده اند و قنوت گفته تا ایشان شهادت ایشان را که در میان ایشان از
این جهت ساعلی متعلق نگردد و قنوت سبب است که اگر ایشان شهادت داشته باشند در غایت بدو با ایشان است
و قنوت تا دم گرفت باز دو مقام ولایت کیسی شریفتر است سبب آنکه در این زمان شفت بخورده و او را در هر کجاست
این شهر را دست ایشان را که میخاموش ایشان را که متعلق کرده اند ایشان را که کلمه با ایشان را در این شهر و کلمه
در میان ایشان است که در این معنی اقرب و جبهه قوت ایشان و ضعف اسلام یکدود و قی القوانین
و جبهه است یکدود که در این دهائی صلوات الدین بسیار از نعم او شانه زد و در بدو چنانچه حقیقت است اما ایشان
تعلی القوانین که اگر او را بزرگ میل داشتند که در این زمان در شهری در شرف یافت که ساعلی صلوات الدین
خود بسیار میل شد و بدو را خواهر و شوهر را بی نصیب کرد و تنویر کرده و عبادت در کمال کمال و کمال
فرمود و از پند کمال انداخته و در این کج کرون صلوات الدین را با ایشان فرستاد سید که صلوات الدین از
کلمه ساعلی صلوات الدین و شرف و تقصیل این عمل اگر کونیک کلمه صلوات الدین از نعم عظمای این شرف شریفان او را
روی نمود و میفرماید که از آن میر که هر چون رفت و بدو شایسته و بدو قلعه انتقال حکم خورده و بدو یک قلعه که کلمه
کلمه بدو اردن شرف بود و کلمه یک کلمه کبر سید بنی شرف بود و آن را در بارم فرمود و سبب بنا
بر این صلوات الدین و نقل از او را بزرگ خود با سبب بسیار بر آن دو قلعه فرستاد که آن دو قلعه را که

三

1911

三

[illegible]

١٢٠

[illegible]

24

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

—

[illegible]

52

میں

۲۰۰

۲۰۰

[illegible]

三

[illegible]

است و چون لشکر بر سریند به دست آمد فرموده بود ایشان که این فرزند را با خود برداشته و در میان
 خود تقسیم نمایند. و بدینسان رسید که ایشان را نظر بر یک بنا بود و کسی شش غلیظ فرستاد و در میان
 آنها حالت خود کردند و چون غلیظ شش را بشماریدند داشت درون شب شد و بخیل و شکاف یافتند
 با آنها حالت خود خواندند. و آنرا هر چه بدیدند از آنرا باقی داشتند که فرستادند و حال را بگوشت
 سبک که بکلی را رسانیدند و در روز سه شنبه یک روز بعد از آن که من ذوالانقضاء و در فصل انقباض
 و قوتی شدند با فصد و مقدار و ششم از جهت حضرت قیام بشهر و است حاجه آید و در
 ماه رجب الاول این سال هفت نفر پس که با دستپا در شرف است و در میان کوفت در آن زمان از آن
 جز که خبر بود با شش غلیظی که در آن کمان پاره شده و جلیقه به در کفالی که با آنها همراه بوده و شش به
 ببردند و آنرا با یک اسلحه و در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت
 سلطان میدانستند و در آن کمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت
 میگردید و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت
 باز آمد که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت
 مشتاقان را با شش و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت
 نکرد و باز آمد که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت
 با شش و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت و در آن زمان که در کوفت

107

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

افزون و در یک شصت و هشت گانه خاص که در اوقاف و حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
جست و جوی و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
و از این میان که در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
خود و در حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
پیش از حد و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
است و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
و از این میان که در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
یعنی شود و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
افزون و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
بفرستد و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
چیز و یا غیره و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
قول و یا غیره و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
یکه و یا غیره و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان
بفرستد و در این حلیب و اقصای و غیره از آنجا می باشد و در میان

2

در آن

10

کے لئے

52

...

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

三

[illegible][illegible]

...

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

خداوند که در این عالم خلق کرده و در این عالم حیات داده و در این عالم...

[illegible][illegible][illegible][illegible]

10

[illegible]

20

[illegible]



